



The Components of Wittgenstein's Fideism

Yadolah Rostami*¹, Soham Mokhlee²

1 Assistant Professor, Department of Philosophy, Payam Noor University, Tehran, Iran.

2 Assistant Professor, Department of Philosophy, Payam Noor University, Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research
Article

Received:
2023/06/18
Accepted:
2023/10/11

In this article, we examine and evaluate Wittgenstein's theory of fideism. It will be said that Wittgenstein's fideism is based on the fact that faith is compatible with the absence of reason, that is, a person can have no reason but have faith. In other words, there is a kind of precedence of faith over reason and reasoning. In Wittgenstein's fideism, the argument is that faith must come first so that man can reason. With the design of language games, he says that believing is a special and practical language game that takes place in the context of religious life. Also, in his opinion, believers have religious images in their background that make their religious life possible. Of course, this image is the result of work and activity, not reasoning.

Keywords: Fideism, Faith, Reasoning, God, Wittgenstein.

Cite this article: Rostami, Yadolah & Mokhlee, Soham (2023). The Components of Wittgenstein's Fideism. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 2, No. 2, pp. 43-54.

DOI: 10.30479/wp.2023.18944.1045

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; **E-mail:** rostami17@pnu.ac.ir



فصلنامه علمی

فلسفه غرب

سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۶)، تابستان ۱۴۰۲

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



مؤلفه‌های ایمان‌گرایی ویتگنشتاین

یداله رستمی*^۱، سهام مخلص^۲

۱ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

۲ استادیار گروه فلسفه، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

ایمان‌گرایی ویتگنشتاین مبتنی بر این است که ایمان، با فقدان دلیل سازگار است، یعنی انسان می‌تواند دلیل نداشته باشد، اما ایمان داشته باشد. به عبارت دیگر، او به نوعی تقدم ایمان بر تعقل و استدلال قائل است. در ایمان‌گرایی ویتگنشتاین، بحث در این است که اساساً ابتدا باید ایمان حاصل آید تا بعد، انسان بتواند تعقل کند. او با طرح بازی‌های زبانی، می‌گوید: ایمان آوردن یک بازی زبانی خاص و عملی است که در متن حیات دینی می‌روید. همچنین به نظر او، مؤمنان تصاویر دینی در پیش‌زمینه خود دارند که حیات دینی آنها را میسر می‌سازد. البته این تصویر، حاصل ورزه و فعالیت است، نه استدلال و دلیل.

دریافت:

۱۴۰۲/۳/۲۸

پذیرش:

۱۴۰۲/۷/۱۹

کلمات کلیدی: ایمان‌گرایی، ایمان، استدلال، خدا، ویتگنشتاین.

استناد: رستمی، یداله؛ مخلص، سهام (۱۴۰۲). «مؤلفه‌های ایمان‌گرایی ویتگنشتاین». فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال دوم،

شماره دوم (پیاپی ۶)، ص ۴۳-۵۴.

DOI: 10.30479/wp.2023.18944.1045



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: rostami17@pnu.ac.ir

مقدمه

سابقه ایمان‌گرایی، به قرون متقدم مسیحی برمی‌گردد. ترتولیان، متکلم قرن دوم، می‌گفت: ایمان می‌آورم، چون نامعقول است (ژیلسون، ۱۳۸۹: ۶۶)؛ یعنی اگر معقول بود، به آن علم پیدا می‌کردم، ولی چون نامعقول است، به آن ایمان می‌آورم. یکی دیگر از ایمان‌گرایان، اگوستین قدیس است. او معتقد بود ایمان مقدمه برای عقل است و می‌گفت: ایمان می‌آورم تا فهم کنم و فهمم، پاداش ایمان است؛ بنابراین، نباید در پی این بود که فهم‌ورزی لازمه ایمان آوردن است، بلکه ایمان‌آوری لازمه فهم است (همو، ۱۳۷۱: ۱۰). آنسلم قدیس نیز مدافع همین دیدگاه بوده است. او بر این عقیده است که برای فرد مسیحی، ایمان نقطه‌ای معین است که باید از آن شروع کند؛ اموری که او باید فهم کند و واقعیت‌هایی که عقلش باید تبیین کند، از طریق وحی به او عطا شده است. شخص برای ایمان‌آوری، نیازی به فهم ندارد، بلکه برای فهمیدن نیاز به ایمان‌آوری دارد (همو، ۱۳۸۹: ۱۹۳). او درباره برهان وجودی خود می‌گفت: بیست سال به خدا باور داشتم و همیشه از خداوند تقاضا می‌کردم که بتوانم دلیلی بر وجود او برای بی‌باوران و غیرمؤمنان به وجود خداوند، بیاورم (ملکیان، ۱۳۷۷: ۶۱). یعنی او به خدا ایمان داشت، بعد از آن، برهان وجودشناسی (کامل‌ترین موجود) را بر وجود خدا ارائه کرد. توماس آکویناس نیز بر این عقیده بود که ایمان و تعقل، مکمل همدیگرند؛ یعنی عقیده به برخی از مجموعه گزاره‌های دینی را ایمان فراهم می‌کند و عقیده به برخی دیگر را، عقل. بنابراین، حیطة عقل و ایمان، جدا از هم هستند (ژیلسون، ۱۳۸۹: ۵۰۸-۵۱۰).

نظام فکری ویتگنشتاین، مشتمل بر دو دوره است. در دوره اول، او معتقد به دیدگاه تصویری بود. بر اساس این دیدگاه، زبان، تصویرگر امور واقع است و واقعیت را نشان می‌دهد. فهم یک قضیه، یعنی علم به اینکه اگر آن قضیه مطابق با واقع باشد، چه اوضاعی پیش خواهد آمد؛ به عبارت دیگر، آن قضیه چه چیزی را تصویر می‌کند (هادسون، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۶). مبنای اساسی ویتگنشتاین برای انکار الهیات و عقاید دینی در این دوره، این اصل بود که حد و مرزهای زبان ما، حد و مرزهای جهان ماست، و الهیات و عقاید دینی، خارج از واقعیت هستند. بنابراین، به عنوان مثال، عبارت‌هایی مانند «خدا وجود دارد»، اوضاعی از امور که ممکن است مابه‌ازای واقعیت باشند را به تصویر نمی‌کشند؛ به عبارت دیگر، زبان معنادار است، اگر و فقط اگر، جهانی را که هست نشان بدهد. خدا چون متعالی است، فراسو و ماورای جهان است و چیزی که فراسوی جهان است، جهان نیست (همان، ۴۱).

در دوره دوم، او قائل به نظریه کاربردی شد؛ او در این مرحله بر کاربردهای زبان تأکید می‌ورزید. زبان کاربردهای زیادی دارد و تصویرگری، یکی از کاربردهای آن است (Wittgenstein, 1967: 11-12). او از کاربردهای متعدد زبان، به عنوان «بازی‌های زبانی» یاد می‌کرد و بر این اساس، بر این باور بود که دین و فلسفه، از هم منفک و جدا هستند.

مغایرت و تمایز ایمان با عقل

بر اساس ایمان‌گرایی ویتگنشتاین، نظام باورهای دینی مورد ارزیابی عقلی قرار نمی‌گیرد. او بر این

باور است که ما با بازی‌های زبانی مختلف مواجه هستیم؛ مانند زبان دین، زبان فلسفه و... که هر کدام از این بازی‌های زبانی متفاوت، قسمی از یک گونه زندگی هستند و در حقیقت، ما با گونه‌های متعددی از زیستن و حیات روبرو هستیم و هرکدام از این نحوه‌های زندگی، عالمی خاص را به وجود می‌آورند؛ عالم فلاسفه، عالم متدینان، و... برای فهم صحیح هر بازی زبانی خاص، باید گونه معیشت یا زندگی متناسب با آن را به نحوی صحیح شناخت. به عنوان مثال، فرد باید به عالم متدینان وارد شود و تا فرد دارای خصوصیت ایمان آنها نشود، نمی‌تواند گفته‌های آنها را بفهمد. به همین ترتیب است عالم فیلسوفان. هر کدام از این بازی‌های زبانی گوناگون، قاعده مخصوص به خود دارد و با سنجها و معیارهای مخصوص خودش، نقادی و ارزیابی می‌شود. از این رو، زبان دین و ایمان، متفاوت از زبان فلسفه و تعقل است، در نتیجه، ممکن نیست بتوان زبان دین را با تکیه بر قواعد حاکم بر قلمرو فلسفه (دلیل)، ارزیابی کرد.

ما قادر نیستیم ایمان را با سنج‌های خارج از ایمان ارزیابی کنیم (استیور، ۱۳۹۳: ۱۵۳). کاربرد زبان در بیان باورهای دینی، به هیچ وجه شباهتی با کاربرد آن در بیان امر واقع ندارد (Hyman, 2004: 4-5). به عنوان مثال، می‌توان گفت: اگر کسی در طول عمرش، احساس گرسنگی نکرده باشد، نمی‌توان با استدلال، به او گرسنگی را بفهماند، ولی می‌توان او را در اتاقی حبس کند و تا یک هفته غذا به او نداد، بعد از آن، به آستانه و حس گرسنگی می‌رسد. به نظر ویتگنشتاین، غیر متدینان را هم نمی‌شود با استدلال متدین کرد و فقط باید به آنها گفت به گونه‌ای زندگی کنند که دین را دریابند.

ایمان آوردن یک بازی زبانی خاص است که در بافت حیات دینی رویش پیدا می‌کند؛ گفتارهای اعتقادی کاملاً در درون حیات دینی، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. آنچه موجب تفاوت میان مؤمن و فیلسوف می‌شود، یافته‌های فلسفی نیست. این گونه نیست که مؤمن با توسل به دلایل فلسفی، مسیر خود را از فیلسوف جدا کرده باشد. آموزه‌های فلسفی با ایمان و باور دینی مرابط نیستند، زیرا آنها متعلق به بازی‌های زبانی دیگری‌اند که از نحوه حیات فلسفی می‌رویند. فلسفه نه ممد ایمان دینی است و نه به آن آسیبی می‌رساند، بلکه ایمان، صرفاً از حیات دینی ارتزاق می‌کند. فلسفه و عقلانیت، نه باورهای فلسفی را می‌پذیرد و نه با آن باورها مخالفت می‌ورزد.

در حقیقت، به عقیده ویتگنشتاین، ایمان یک امر فاقد دلیل است و دلیل به نفع یا ضرر آن، ارائه نشده است. ایمان و دین، مغایرت تام‌وتمام با فلسفه و عقلانیت دارند و به هم هیچ ربطی ندارند. به عقیده او، اعتقاد دینی، اعتقادی است که بر هیچ دلیل و شاهد و مدرکی مبتنا ندارد. اینکه این اعتقادات دارای مبنای عقلانی نیستند، به این معنا نیست که براهین مستدل‌تری ارائه نشده است، بلکه به این معنا است که عقاید دینی کاملاً سرشتی غیرعقلانی دارند و برهان‌ناپذیرند. قلمرو دین، قلمرو استدلال نیست. ویتگنشتاین به این نتیجه می‌رسد که اگر ملاک و بینه‌ای برای ایمان وجود می‌داشت، این امر در واقعیت، موضوع ایمان را کاملاً تباه می‌کرد (Wittgenstein, 1978: 56).

ویتگنشتاین دربارهٔ دین مسیح می‌گوید: اگر این دین حقیقت است، هر فلسفه‌ای دربارهٔ آن نادرست است. یا دربارهٔ خدا معتقد است هیچ‌گاه وجود خدا اثبات‌پذیر نیست. او با اشاره به برهان وجودشناسی، که بر اساس آن، تصور خدا مستلزم وجود اوست، می‌گوید: در بحث دینی، بیش از آنکه وجود خداوند اهمیت داشته باشد، منظور ما از کلمهٔ خدا مهم است. او هرگز در بحث دین و باور دینی، در پی چرایی، تبیین و توضیح نیست (Idem, 1998: 82). باور دینی نه تنها منطقی نیست، بلکه ادعای منطقی بودن نیز ندارد (Ibid, 57)، بدین معنا که مؤمنان همیشه در مورد باورهایشان استدلال نمی‌ورزند و نباید هم در پی دلیل و مدرک باشند.

ویتگنشتاین دربارهٔ اینکه چرا دین خارج از حیطهٔ بحث‌های عقلی است، اظهار می‌کند: التزامی که مؤمن در قبال عقاید دینی دارد، از نوع التزامی که از توجه به شواهد موجود حاصل می‌شود، نیست. فردی که بر اساس شواهد به داوری می‌پردازد، فردی فاقد شور و احساس است و به محض اینکه کفهٔ شواهد به سوی دیگر بچرخد، باورش را تغییر خواهد داد. اما مؤمن فردی است که در برابر اشخاصی که می‌خواهند او را در آتش اندازند، با شور و حرارت از خود مقاومت نشان می‌دهد. در چنین اوضاع و احوالی، استدلال جایگاهی ندارد، سراسر ترس است. شور و احساس ایمان، زمانی است که فرد به‌طور مستقیم، حقایق ایمانی را بفهمد و در نتیجه، ممکن نیست این شور و هیجان را در نتایج حاصل از استدلال منطقی پیدا کنیم (لگنهاوزن، ۱۳۸۰: ۱۶۰).

از موارد جالبی که ویتگنشتاین به آن اشاره کرده، این است که باور داشتن و باور یافتن ما بدون دلیل است، «درک و فهم دلیل نداشتن باورهای ما مشکل است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: ۹۷). ما به اموری عقیده داریم، بدون آنکه مستدل باشیم (حجت، ۱۳۸۷: ۱۱۳). به نظر می‌رسد به عقیدهٔ او، خواستن و تقاضای دلیل برای تمام عقاید دینی ما، بی‌معنا است و تمامی گزاره‌های دینی، از این لحاظ که کاملاً بدون دلیل قبول می‌شوند، مانند هم هستند.

تأکید بر امور عملی در ایمان‌گرایی ویتگنشتاین

به نظر ویتگنشتاین، تأکید بر اعتقاد دینی باید به واسطهٔ عمل، اصلاح روش‌های زندگی شخص و تغییر جهت دادن به زندگی او صورت گیرد. هیچ دیدگاهی قدرت انجام چنین کاری را ندارد، چه معقول باشد، چه نامعقول. به نظر او، اصل مهم در یک زندگی دینی، قبول آموزه‌ها یا اصول عقاید نیست، بلکه اعمال است (مالکوم، ۱۳۸۳: ۳۸ و ۳۹). فهم ایمان یک رویهٔ عملی، شیوه‌ای از زندگی، و نگرشی خاص به زندگی است. باور دینی می‌تواند چیزی شبیه به التزام پرشور به نوعی نظام راهنما باشد، بدین معنا که به‌رغم اینکه اعتقاد است، در حقیقت، گونه‌ای زیستن و شیوه‌ای برای ارزیابی زندگی است (کیویت، ۱۳۷۶: ۲۸۱). دیندار باید بیاموزد که صرفاً به عمل اکتفا کند (همان، ۲۷۴). در واقع، به نظر او، زبان دین بیشتر مربوط به

عمل است و آنچه اصالت دارد، احوال، اعمال و تجارب روح است؛ الهیات نیز نوعی بیان زبانی آنها است. از نظر او، دعاوی مانند «خدا وجود دارد»، اساس زندگی سلوک دینی است. در چنین نظرگاهی، ایمان به خدا در پرتو عمل در یک متن و زمینه دینی حاصل می‌شود؛ گویی در ارتباط با خدا است که او را می‌یابیم. مفاهیم و اعتقادات دینی معنی‌شان را از دل یک شیوه عملی به دست می‌آورند (زاگزیسکی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). این گونه نیست که با مباحث نظری و استدلال‌های عقلی، فرد بتواند شیوه زیست دینی را قبول کند، بلکه برای درک این شیوه، باید به درون آن گام نهاد و قواعد و معیارهای ویژه آن شیوه خاص را عملاً آموخت و به کار بست (Nielsen, 2007: 424).

چنین به نظر می‌رسد که از نظرگاه ویتگنشتاین، کارایی و جنبه عملی یک باور، نقشی به سزا در قبول آن ایفا می‌کند. آنچه سبب می‌شود ما همچنان به باورهای اساسی و زیربنایی خود ملتزم بمانیم، این است که آنها را برای مقاصد عملی خود، کاملاً کارا و مفید می‌یابیم (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: ۲۱۳). به نظر وی، عقاید دینی نه به این دلیل که از شواهد قوی برخوردارند، بلکه به دلیل نقش زیادی که در زندگی مؤمنان دارد، تزلزل‌ناپذیرند (لگنهاوزن، ۱۳۷۴: ۱۱۸).

دیدگاه تصویری ایمان

ویتگنشتاین در کتاب *پژوهش‌های فلسفی*، وقتی خصوصیات زبان را برمی‌شمارد، به تصویر بودن آن، و ناچار بودن ما از به‌کارگیری آن، اشاره می‌کند؛ «تصویر ما را اسیر خود می‌کند و ما نمی‌توانیم از آن خارج شویم» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳: ۱۱۵). به‌کارگیری تصویر در باور دینی نیز مطرح است و ویتگنشتاین کاملاً نسبت به آن آگاهی دارد. تصاویر دینی، تصاویری هستند که همواره در نظر مؤمن حضور دارند و هر آنچه که مؤمن می‌بیند، با رجوع به آنها برایش معنا پیدا می‌کند (زندیه، ۱۳۸۶: ۳۷۰). بین افرادی که همواره توجه‌شان معطوف به این تصاویر است و افراد دیگری که هرگز این تصاویر را مشاهده نکرده‌اند، تفاوت زیادی وجود دارد. این تصویر، تصویری است که مؤمنان، شورمندان آن را می‌پذیرند و رفتار آنها را جهت می‌بخشد. شق بدیل آن، این نیست که باور آنها نادرست یا یخ‌ردستیز باشد، بلکه پایبند نبودن به آن راه و همراه نبودن با آن تصویر است (زاگزیسکی، ۱۳۹۴: ۱۵۰). ویتگنشتاین می‌گوید: دین با نحوه زیستن با یک تصویر، پیوند خورده و فرد یا دارای چنین تصویری هست یا نیست (استیور، ۱۳۹۳: ۱۵۰). باور دینی استفاده از یک تصویر است، یعنی سراسر زندگی فرد را نظم و نسق می‌بخشد و ضبط و مهار می‌کند، و همواره آن را در پس‌زمینه تفکرش دارد (هادسون، ۱۳۸۸: ۷۳). باورهای دینی مبتنی بر تصویری هستند که با آن تصویر، زندگی و حیات دینی شکل می‌گیرد.

ویتگنشتاین ایمان‌آوری را یک فرایند تلقی می‌کند که حصول آن، به تلاش انسان بستگی دارد، اما زمانی که حاصل شد، از اختیار او خارج است. در اینجا او مثال «تصویر» را آورده و از این نظر، این دیدگاه معمولاً دیدگاه «تصویری از ایمان» نامیده می‌شود. او در قالب یک مثال به این مبحث می‌پردازد و می‌گوید:

تصویرهایی سه بعدی را در نظر بگیرید. اگر بر اساس نظر و گفته کسانی که در اطراف شما و مورد اعتماد هستند (به عقیده او ایمان مبتنی بر اعتماد است) به آن تصاویر نگاهی بیندازید، دیر یا زود یک شیء سه بعدی را مشاهده می‌کنید. به عنوان مثال، در بطن یک نقاشی، شکارچی را مشاهده می‌کنید. تا زمانی که شکارچی را نیافته‌اید، نهایت سعی و کوشش خود را صرف یافتن او می‌کنید، اما بعد از اینکه او را یافتید، از آن زمان به بعد، امکان ندارد به تصویر نگاه بیندازید اما او را نبینید. در حقیقت، به عقیده ویتگنشتاین، آن تصویر، عالم طبیعت و مادی است و آن گم شده‌ای را که در این تصویر یافتیم، خدا است؛ مادامی که فرد ایمان نیاورده، هر چه نظر می‌اندازد، خدا برایش قابل مشاهده نیست، در حالی که اشیا و موجودات دیگر مانند انسان، حیوان، جنگل و... را می‌بیند، اما بعد از اینکه بر اثر ریاضت‌هایی که متحمل می‌شود، ایمان برای او حاصل آمد و خدا را مشاهده کرد، امکان ندارد او را در عالم طبیعت مشاهده نکند (ملکیان، ۱۳۷۷: ۲۱۷).

جریان و فرایند متدین شدن و ایمان ورزیدن، این‌گونه است که افرادی مانند پیامبران، می‌گویند که خدا یا دست او، در طبیعت مشهود و ملموس است، سخنان و گفته‌های این افراد باید برای ما قابل اعتماد باشد. بعد از اعتماد، شروع به جستجو در طبیعت کنیم و پیگیر آن هستیم تا سرانجام، خدا را مشاهده و تجربه کنیم. بنابراین، اعتماد می‌تواند منجر به تدین شود (ایمان همان اعتماد اولیه است). متدین فردی است که خدا را بیابد و تجربه کند. بعد از اینکه متدین شد، گزاره‌های دینی برای او قابل فهم می‌شوند؛ در حقیقت، فهم گزاره‌های دینی بعد از تدین حاصل می‌گردد. به تعبیری، تدین و ایمان، مقدم بر علم و معرفت است (ایمان می‌آورم تا بفهمم). ابتدا شخص باید متدین و مؤمن شود، بعد از آن، علم پیدا می‌کند و از آن جایی که تدین نوعی تمرین و ورزه است، معنایش این است که در اینجا عمل بر علم تقدم دارد. در واقع می‌توان چنین برداشت کرد که ویتگنشتاین معتقد است مشاهده خدا در عالم طبیعت، مانند مشاهده ماه در شب اول ماه قمری در صحنه آسمان است. روند معیشتی متدین این است که شنیده است کسانی می‌گویند: ما در آسمان ماه را دیده‌ایم؛ یعنی در عالم طبیعت خدایی دیده‌ایم. آن راوی‌ها، انبیاء هستند و متدین به قول آنها اعتماد پیدا می‌کند و در نتیجه این اعتماد، به نگاه کردن در عالم طبیعت ادامه می‌دهد. متدین به متون مقدس ادیان مراجعه می‌کند تا نحوه دین‌ورزی را بیاموزد؛ همان‌طور که در مثال، فرد از کسی که ماه را مشاهده نموده، انتظار دارد چگونگی دیدن ماه را بیان کند. وقتی متدینان ناگهان، خدا یا دست خدا را در عالم هستی می‌بینند، نتیجه اعتماد به انبیاء و نحوه معیشت و فراگرفتن آن نحوه زیست است.

در اینجا نیز، متدین که بعد از فرایند ایمان‌ورزی، خداوند را تجربه کرده، امکان ندارد با استدلال برای او اثبات کرد که خدا وجود ندارد و قبل از ایمان‌آوری هم، با دلیل نمی‌شود وجود خدا را برای او اثبات کرد؛ زیرا خداوند برای او به واسطه ریاضت و تمرین تجربه می‌شود؛ همان‌گونه که با استدلال نمی‌شود به فردی تصویر سه بعدی را نشان داد، بلکه فقط به ورزه و عمل فرد بستگی دارد. بنابراین، استدلال و برهان برای مؤمن، کارگشا نیست؛ از این نظر است که دینداران نسبت به ادعاهای فلاسفه، بی‌اعتنا هستند.

به عقیده فیلیپس، یکی از شارحان و مفسران ویتگنشتاین، فردی که به خدا عقیده دارد در مقایسه با فردی که چنین عقیده‌ای ندارد، همانند انسانی است که به تصویری باور دارد در مقایسه با انسانی که به چنین تصویری باور ندارد. اما این باور مانند قبول فرضیه یا ارائه یک مفهوم و نگرش ذهنی نیست. پذیرش یک عقیده متناسب با قوت شواهد یا دلایل نیست، بلکه به تصویر بستگی دارد (Philips, 1970: 89). قوت و ثبات باورهای ما مبتنی بر شواهد، بینه، دلایل و عقلانی بودن آنها نیست، بلکه پذیرش چنین عقایدی، مبتنی بر تصویر و نظرگاهی از عالم است که خواستار آن هستیم، و این‌گونه به ما القا می‌شود که زندگی خود را به همان جهت معطوف کنیم.

برای اینکه دیدگاه ویتگنشتاین واضح‌تر شود، مثالی می‌آوریم. فرض کنید دو ریاضی‌دان، در مورد یک مسئله ریاضی با هم اختلاف پیدا می‌کنند و یکی چیزی را اثبات می‌کند که دیگری همان چیز را نفی می‌کند. به عبارت دیگر، بین سخنان آنها تناقض وجود دارد. اگر چنین وضعی پیش آمد و نیاز به داوری شد، این داور نمی‌تواند یک زیست‌شناس یا یک ریاضی‌دان باشد. وقتی دو ریاضی‌دان با هم اختلاف دارند، اگر خواستار فیصله نزاع بین آنها باشیم، باید داور نیز ریاضی‌دان باشد، زیرا فقط اوست که اصول موضوعه ریاضیات و تعاریف آن را می‌داند. ویتگنشتاین می‌گوید: در نزاعی که بین متدینان رخ می‌دهد، غیرمتدینان حق داوری ندارند، چون غیرمتدین قواعد بازی متدینان را فهم و قبول نکرده است. دین فی‌نفسه قواعد بازی خاص خود را دارد؛ همان‌طور که دو ریاضی‌دان سلسله پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی خاص خود دارند، متدینان نیز یک سلسله پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی دارند و کسی که متدین نیست، این پیش‌فرض‌ها را فهم و قبول نکرده است. اگر غیرمتدین تعریف متدین را درباره خدا قبول ندارد، صرفاً صلاحیت داوری خود را از دست داده، زیرا تعریف آنها را نپذیرفته است. غیرمتدینان، چون بی‌علاقه به دین هستند یا حتی مخاف آن‌اند، تعریفی از خدا به دست می‌دهند و با آن تعریف که از خدا دارند، وارد نفی و اثبات گزاره‌های دینی و مذهبی می‌شوند. به نظر ویتگنشتاین، چنین امری جایز نیست و باید دید که خود متدینان چه تعریفی ارائه می‌دهند. او می‌گوید: راه تشخیص اینکه غیرمتدینان با متدینان فرق می‌کنند، این است که گزاره «خدا وجود دارد»، برای متدین، جمله‌ای متناقض است، اما یک غیرمتدین می‌گوید: می‌شود درباره «خدا وجود دارد» و «خدا وجود ندارد»، بحث کرد. یعنی بود و نبود خدا، برای او محتمل است. در واقع، به نظر ویتگنشتاین، مفهوم وجود نداشتن خدا، فی حد ذاته، مفهومی متناقض و پارادوکسیکال است. رمز اینکه مفهوم عدم وجود خدا برای متدین تناقض‌آمیز است و برای غیرمتدین این‌گونه نیست، این است که تصور آنها از خدا با تفاوت دارد.

قبلاً بیان شد که قواعد بازی متدینان را باید فهم و قبول کرد. ویتگنشتاین در مرحله بعدی سخنش، می‌گوید: فهم آن قواعد بازی به‌سادگی امکان ندارد. کسی می‌تواند قواعد بازی متدینان را فهم کند، که نحوه معیشت آنها را داشته باشد. متدینان نحوه معیشتی دارند که غیرمتدینان آن را ندارند و نمی‌فهمند.

ایمان‌گرایی ویتگنشتاین مبتنی بر یک سلسله ارکان است. رکن اول آن، این است که هر کس بخواهد در یک حوزه‌ای دآوری کند، چاره‌ای جز این ندارد که مفروضات و پیش‌فرض‌های تصویری و تصدیقی آن حوزه را فهم و قبول کند. دوم اینکه، فهم پیش‌فرض‌های آن حوزه، جز با زیستن در آن حوزه امکان ندارد. ما باید یک نحوه معیشت خاص داشته باشیم و یک زندگی خاص را زیست کنیم. پس از واجد شدن آن نحوه معیشت، فهم قواعد بازی آن نحوه زیست، برای ما میسر می‌شود. اگر بین دو متدین، در مسئله دینی نزاعی صورت گرفت، فقط متدینی دیگر می‌تواند بگوید حق با این است یا با آن، زیرا فقط او از این پیش‌فرضها، فهم و قبولی حاصل کرده و این نحوه معیشت را زیسته است. اگر فردی که دارای علقه دینی نیست، مدعی شد که تعریف متدینان از دین نادرست است، همان قدر تعجب‌آور است که شخصی قائل شود که تعریف ریاضی‌دانان از نقطه نادرست است. اما اینکه چگونه این نحوه معیشت، در فهم و قبول اثر می‌گذارد، ویتگنشتاین آن را در قالب مثالی بیان کرد که در دیدگاه تصویری ایمان بیان شد و گفته شد که متدینان، خدا را در عالم طبیعت می‌بینند.

پیتر وینچ که از فیلسوفان مدافع دیدگاه ویتگنشتاین است، می‌گوید: ماحصل دیدگاه ویتگنشتاین این است که برای نامتدین، خدا یک اسم عام است یا به تعبیر منطقی، یک مفهوم کلی است، اما برای متدینان، یک اسم خاص است. با توجه به دیدگاه تصویری ویتگنشتاین، متدین خدا را در عالم طبیعت دیده، و بر آنچه در عالم دیده، نام «خدا» نهاده است. در واقع، مؤمن بر یافته خودش، به اصطلاح، برچسپ خدا را زده و به زبان حال، قائل است که در آن واقعه خاص (تصویر)، پدیده را یافته و به‌طور ناگهانی آن را شهود کرده است، و در عالم، لغت خدا را بر آن می‌گذارد. بعد از این تجربه، اگر غیرمتدینان بگویند درباره اینکه خدا وجود دارد یا نه، باید بحث شود، متدین در پاسخ مدعی است که فهم غیرمتدین از خدا، یک اسم عام است و در واقع، درباره مفهوم کلی می‌شود بحث کرد که آیا مصداق دارد یا ندارد. اما درباره اسم خاص نمی‌شود بحث کرد که مسمما دارد یا ندارد، زیرا اساساً، اسم خاص وقتی پدید می‌آید که مسمایش را یافته باشد. به‌نظر پیتر وینچ، ویتگنشتاین می‌خواهد بگوید که خدا برای متدینان، اسم خاص است و بنابراین، بحث از عدم وجود خدا یک مفهوم تناقض‌آمیز و بی‌معناست. اما خدا برای غیرمتدینان یک اسم عام است. به‌عنوان مثال، خدا به نظر آنها موجودی است که خالق عالم طبیعت، یا حاکم بر طبیعت است (ملکیان، ۱۳۷۴: ۱۹۰).

نقد و ارزیابی

درباره این دیدگاه ویتگنشتاین که دینداری و ایمان، یک بازی زبانی خاص است که صرفاً در بطن و بافت زندگی دینی قابل ارزیابی است، باید گفت: اگر این دیدگاه درست باشد، چرا دینداران و دین‌ورزان، این تلقی و احساس را ندارند که نباید با غیردین‌ورزان گفتگو کنند، یا غیرمتدینان احساس نمی‌کنند که نباید با متدینان وارد گفتگو شوند. به‌علاوه، پیامبران ادیان مختلف، غیردینداران را مخاطب خود قرار

داده‌اند. اصولاً مسئله احساس مأموریت به دعوت و تبلیغ، در همه بنیان‌گذاران ادیان وجود داشته است و آنها همیشه در پی متدین ساختن غیرمؤمنان و دین‌گریزان و حتی دین‌ستیزان بوده‌اند، و در این فرایند و جریان، رنج بسیار متحمل شده‌اند.

همچنین، به نظر می‌رسد صرف اینکه انسان‌های غیرمؤمن تجربه مناسب و لازم برای فهم درست دین ندارند، موجب نمی‌شود که بگوییم آنها نمی‌توانند ایراداتی قوی بر باورهای دینی وارد سازند و با دین مخالفت ورزند. در حقیقت، باید گفت: هرچند وجود تجربه برای فهم تام و تمام دین ضروری است، اما فقدان تجارب، دلیل کافی برای نادیده گرفتن ایرادات و اعتراضات نیست (لگنهاوزن، ۱۳۸۰: ۱۵۹). حتی اگر مسئله بازی‌های زبانی مورد قبول واقع شود، دلیل چندان ممکن وجود ندارد که دین و عقل، دارای معیارها و ملاک‌های مشترک نباشند. تاریخ الهیات ادیان دنیا شاهد این واقعیت است که بسیاری از متفکران بزرگ دینی سعی کرده‌اند بر اساس سنجه‌های عقلی و منطقی، ادیان را بشناسند (همان، ۱۶۱) و در این مسیر با صداقت و جدیت گام برداشته‌اند.

اگر دین و ایمان آوردن افراد باید با سنجه‌های دینی ارزیابی شود، در مورد دو مذهب متفاوت یک دین، چه حکمی می‌شود صادر کرد؟ لازمه دیدگاه ویتگنشتاین این است که بگوییم در این مورد هم، فردی باید داوری کند که دارای همین مذهب باشد. می‌شود گفت: کم‌کم به این امر منجر می‌شود که داوری بین هیچ نزاع دینی ممکن نیست؛ در هر مذهب هم شاخه‌ها و زیرمجموعه‌هایی وجود دارد. نحوه حیات دینی و مؤمنانه‌ای که ویتگنشتاین می‌گوید، اگر به‌طور جدی در نظر گرفته شود، باید گفت: شیوه زندگی دینی هیچ دو انسانی قابل انطباق بر هم نیست. مثلاً در فرهنگ دینی ما، علامه حلی و حاج ملاهادی سبزواری، با اینکه هر دو، شیعه بودند، اما آیا واقعاً احوال دینی آنها شبیه هم بود؟ پس، بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین، امکان گفتگو بین آنها میسر نیست (ملکیان، ۱۳۷۴: ۱۲۴).

به‌علاوه، اینکه در دیدگاه تصویری دین ذکر شد که شخص وقتی متدین می‌شود که خدا را در طبیعت ببیند، ممکن است در مورد ادیان غربی و ابراهیمی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) درست باشد، ولی در ادیانی مثل بودیسم که به خدای نامتشخص و غیرانسان‌وار معتقدند، چه حکمی صورت می‌پذیرد؟ با اینکه به نظر می‌رسد آنها نیز در زمره دینداران قرار دارند.

استقلال اعتقادات دینی را می‌توان سرپوشی برای پنهان نگه داشتن عقلانی نبودن آنها به حساب آورد. انسان‌های حقیقتاً غیرعقلانی، ممکن است بازی‌های زبانی با قواعد مخصوص به خودشان پدید آورند (لگنهاوزن، ۱۳۷۴: ۱۲۴). همچنین می‌شود گفت: میان بازی‌های متعدد، مفاهیم و مسائلی مشترک وجود دارند، در غیر این صورت، ویتگنشتاین نمی‌توانست به‌آسانی درباره آنها بحث و گفتگو کند. در حقیقت، به نظر می‌رسد سخن گفتن درباره بازی‌های مختلف زبانی، حاکی از این است که مفاهیم مشترک در میان آنها وجود دارد (استیور، ۱۳۹۳: ۲۶-۳۱).

از طرف دیگر، منصفانه است اگر بپذیریم که در اکثر موارد، دینداران و غیردینداران سخن و نظرگاه همدیگر را فهم و درک نمی‌کنند، به این دلیل که در فضایی مشترک به سر نمی‌برند و حتی می‌شود گفت با یکدیگر همدلی ندارند. در واقع، نحوه حیات دینداران با غیردینداران و قواعد زندگی آنها، با هم متفاوت است و نمی‌شود غیرمؤمنان، در مورد معیشت دینی مؤمنان چون و چرا و تبیین عقلی به خرج دهند، بلکه آنچه در این گونه معیشت یا معیشت‌ها، مهم است، کاربرد و نقش قواعدی است که برای اشخاص مربوط به هر مکتب وجود دارد. همچنین، باورهای دینی قابل ارزش‌گذاری و داوری عقلانی نیستند و مؤمنان حقیقی چنین نیازی را در خود احساس نمی‌کنند. شاید فهم دین از طریق استدلال هم صورت بگیرد، اما متدینان و دین‌ورزان واقعی، از استدلال بی‌نیازند.

نتیجه

مؤلفه‌های ایمان‌گرایی ویتگنشتاین، حاکی از نوعی ایمان‌گرایی معتدل است. او عقاید دینی را عقل‌گریز می‌داند که در تیررس خرد قرار نمی‌گیرند و خرد نه می‌تواند آنها را اثبات کند و نه انکار نماید. به عبارت دیگر، خردورزی و استدلال، قواعد بازی فلسفه است که نباید بر اساس آنها، درباره ایمان و دین‌ورزی داوری کرد. در واقع، ویژگی بارز ایمان‌گرایی ویتگنشتاین این است که ایمان، بدون دلیل است؛ یعنی دلیل در حوزه ایمان کارایی و کاربرد ندارد. او بر نقش عملی داده‌های دینی در زندگی مؤمنان تأکید می‌ورزد. از نظر او، باور دینی در اساس و از اصل، شأن برهان و دلیل آوردن ندارد. در اندیشه وی، ایمان دینی نه عقلانی است و نه غیرعقلانی، بلکه مقدم بر عقل، و حتی بی‌نیاز از عقل است. به تعبیری، زندگی مؤمنان، بدون دلیل عقلانی، نمی‌لنگد؛ کسی که بخواهد برای دین، دلایل و شواهد عقلانی ارائه کند، میان صورت زندگی دینی و ایمانی، و علمی (عقلی) خلط کرده است.

منابع

- استیور، دان آر (۱۳۹۳) *فلسفه زبان دینی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم: نشر ادیان.
- حجت، مینو (۱۳۸۷) *بی‌دلیلی باور، تأملی درباب یقین ویتگنشتاین*، تهران: هرمس.
- زاگزبسکی، لیندا (۱۳۹۴) *فلسفه دین؛ درآمدی تاریخی*، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران: پارسه.
- زندیه، عطیه (۱۳۸۶) *دین و باور دینی در اندیشه ویتگنشتاین*، تهران: نگاه معاصر.
- ژیلسون، اتین (۱۳۷۱) *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه شهرام پازوکی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- (۱۳۸۹) *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، تهران: سمت.
- کیویت، دان (۱۳۷۶) *دریای ایمان*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: طرح نو.
- لگنهاوزن، محمد (۱۳۷۴) «ایمان‌گرایی»، ترجمه محمد موسوی، *نقد و نظر*، شماره ۳ و ۴.

- ، (۱۳۸۰) «گناه ایمان‌گرایی ویتگنشتاین»، ترجمه محمود موسوی، نقد و نظر، شماره ۲۵ و ۲۶.
مالکوم، نورمن (۱۳۸۳) دیدگاه دینی ویتگنشتاین، ترجمه علی زاهد، تهران: گام نو.
ملکیان، مصطفی (۱۳۷۴) عقلا نیت باور به دعاوی دینی، قم: مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.
-----، (۱۳۷۷) تاریخ فلسفه غرب، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
ویتگنشتاین، لودیگ (۱۳۸۷) در باب یقین، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.
-----، (۱۳۹۳) پژوهشهای فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.
هادسون، دانالد (۱۳۷۸) ویتگنشتاین و ربط فلسفه او به باورهای دینی، ترجمه مصطفی ملکیان، تهران:
نگاه معاصر.

- Hyman, John (2004) "The Gospel according to Wittgenstein", in R. L. Arrington & M. Adis (eds.), *Wittgenstein and Philosophy of Religion*, London: Routledge.
Nielsen, Kai (2007) *The Routledge Companion to Philosophy of Religion*, ed. by Ch. Meister & P. Copan, London: Routledge.
Philips, D. Z. (1970) *Faith and Philosophical Enquiry*, London: Routledge.
Wittgenstein, Ludwig (1967) *Philosophical Investigation*, Oxford: Basil Blackwell.
-----, (1978) *Lectures and Conversation on Aesthetics, Psychology and Religious Belief*, ed. by Cyril Barrett, University of California Press.
-----, (1998) *Culture and Value*, ed. by G. H. Von Wright, trans. by Peter Winch, Oxford: Blackwell.